

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

بهرام رحمانی  
۱۸ اپریل ۲۰۱۴

## قدرت های بزرگ جهانی و سازمان ملل بر نسل کشی رواندا چشم بستند!

بحران رواندا، همواره توسط رسانه های غربی به عنوان روایتی از درد و رنج انسان ها ارائه شده در حالی که هرگز به عوامل و عناصر اصلی اقتصادی و اجتماعی مسبب این قتل عام توجه نشده است.

از اوایل اپریل تا اواسط جولای ۱۹۹۴، بین هشتصد هزار تا یک میلیون نفر از مردم توتسی (Tutsi) و هوتو (Hutu)، توسط اکثریت هوتوها به قتل رسیدند. حکومت وقت رواندا، که در انحصار اکثریت هوتوها قرار داشت، از ترس این که مبادا در پی اعتراضات مردمی، از حاکمیت بر کنار گردد، دست به قتل عام گسترده توتسی ها و هم چنین هوتوهای میانه رو زد. بهانه این قتل عام هم سقوط هواپیمای حامل رئیس جمهور وقت رواندا، «جونال هایبا ریمانا» (Juvenal Habya Rimana)، به دست هوتوها بود.

در ششم اپریل ۱۹۹۴، هواپیمای حامل رؤسای جمهور رواندا و پروندی، مورد حمله موشک های زمین به هوا قرار گرفت. همه سرنشینان آن، کشته شدند. یاران رئیس جمهور رواندا، جبهه میهن پرستان را مسؤول این واقعه اعلام کردند؛ در حالی که بسیاری دیگر بر این باور بودند که سربازان نزدیک به رئیس جمهور این حمله را ترتیب داده اند. پس از این واقعه، هوتوهای تندرو خواهان پاک سازی قومی توتسی های سراسر رواندا شدند. هوتوها با قمه و شمشیر به توتسی ها حمله کردند.

در روزهای نخستین نسل کشی، گارد ریاست جمهوری، نخست وزیر رواندا، که یک هوتوی میانه رو بود، به همراه ده تن از محافظین بلجیمی اش به قتل رسیدند. گروه های مسلح و رهبران حزب لیبرال (متشکل از توتسی ها) و حزب چند قومیتی سوسیال دموکرات و همین طور فعالان مدنی را که به نظر می رسید هوادار جبهه میهن پرستان باشند را ترور کردند.

در آن زمان، کشورهای غربی به ویژه بریتانیا و امریکا تباہی کردند تا مدارک علنی دال بر نسل کشی را نادیده بگیرند و از کمک به یک نیروی امدادی کوچکی از سازمان ملل متحد سرباز زد. این گروه تلاش می کرد تا مانع از این قتل عام بشود.

کشتار توتسی ها و هوتوهای میانه رو برای یکصد روز ادامه داشت تا این که یک ارتش شورشی، که عمدتاً از توتسی ها تشکیل می شد، کنترل کشور را به دست گرفت. بنابراین، با این که کشتارها به پایان رسیده است، اما خاطرات هولناک آن باقی است و جست و جو برای اجرای عدالت، تلاشی طولانی و طاقت فرسا بود.

تقویم نشان می دهد که ۱۸۹۴ آلمان روآندا را مستعمره خود می کند. ۱۹۱۸، بلجیم کنترل روآندا را در دست می گیرد. ۱۹۳۳ بلجیم سرشماری اجباری روآندا را برگزار می کند و برای تمامی مردم این کشور کارت شناسایی صادر می کند. کارت‌هایی که در آن افراد به سه نژاد هوتو، توتسی و توا تقسیم بندی می شوند. ۱۹۵۹، نخستین درگیری‌ها از طرف هوتوها علیه توتسی‌ها و بلجیمی‌ها روی می دهد. ۱۹۶۱ سلطنت توتسی‌ها در روآندا سرنگون می شود. ۱۹۶۲ روآندا استقلال خود از بلجیم را اعلام می کند. ۱۹۷۳ جونال هابیا ریمانا، از نژاد هوتو، رئیس جمهور روآندا می شود. ۶ اپریل ۱۹۹۴ هواپیمای جونال هابیا ریمانا، رئیس جمهوری، هدف قرار می گیرد و او کشته می شود. ۷ اپریل ۱۹۹۴ نیروهای نظامی روآندا و هوتوهای افراطی شروع به کشتار توتسی‌ها می کنند. ۸ اپریل ۱۹۹۴ شبه نظامیان جبهه میهنی روآندا (آر.پی.اف) در حمله‌ای تلاش می کنند قدرت را در کیگالی به دست بگیرد و ۶۰۰ نیروی اسیر شده خود را نجات دهد. ۹-۱۰ اپریل ۱۹۹۴ فرانسه، بلجیم و آمریکا شهروندان خود را از روآندا خارج می کنند. ۱۱ اپریل ۱۹۹۴ صلیب سرخ اعلام می کند ده‌ها هزار نفر در روآندا قتل عام شده اند. نیروهای سازمان ملل متحد که در مدرسه‌ای به ۲۰۰۰ توتسی پناه داده و از آن‌ها محافظت می کنند، دستور تخلیه روآندا را دریافت می کنند. پس از ترک نیروهای سازمان ملل، بیش‌تر توتسی‌ها در آن مدرسه سلاخی می شوند. ۱۴ اپریل ۱۹۹۴، بلجیم نیروهای خود را از میان صلح بانان سازمان ملل متحد فرا می خواند. ۱۵ اپریل هزاران توتسی که در کلیسای نیرایوبونی پناه گرفته بودند با نارنجک، قمه و تبر کشته می شوند. ۲۱ اپریل ۱۹۹۴، سازمان ملل متحد ۹۰ درصد از نیروهای خود را از روآندا بیرون می کشد. صلیب سرخ تعداد قربانیان را ۱۰۰ هزار نفر اعلام می کند. ۳۰ اپریل ۱۹۹۴، سازمان ملل متحد کشتار روآندا را محکوم می کند اما آن را نسل‌کشی اعلام نمی کند. ۱۷ مه ۱۹۹۴، سازمان ملل متحد بیانیته‌ای جدید صادر می کند و تصریح می کند که احتمالاً در روآندا نسل‌کشی روی داده است. سازمان ملل با اعزام ۵۵۰۰ نیروی صلح بان به روآندا موافقت می کند اما اختلاف میان آمریکا و سازمان ملل بر سر هزینه‌ها، اعزام نیروها را به تأخیر می اندازد. ۲۲ جون ۱۹۹۴ اختلافات میان آمریکا و سازمان ملل متحد همچنان ادامه دارد اما سازمان ملل متحد تصمیم به اعزام ۲۵۰۰ نیروی فرانسوی برای ایجاد یک منطقه امن در روآندا می گیرد. کشتار در خارج و داخل منطقه امن ادامه می یابد. ۱۴-۱۳ جولای ۱۹۹۴، از مرزهای روآندا و زنیبر (جمهوری کنگو) گزارش می شود که در هر ساعت ۱۲ هزار پناهجو روآندا را ترک می کنند. بحران اسکان و تغذیه آوارگان که حالا تعدادشان از یک میلیون گذشته، بالا می گیرد. ۱۸ جولای ۱۹۹۴، جبهه میهنی روآندا کنترل پایتخت را در دست می گیرد، آتش بس اعلام می کند و دولت موقت انتخاب می کند. در خلال ۱۰۰ روز نسل‌کشی بین ۸۰۰ هزار تا یک میلیون نفر از مردم روآندا که اغلب آن‌ها از نژاد توتسی بودند، کشته می شوند.

در این سال‌ها، تصویر عمومی که از واقعه هولناک رواندا ارائه داده می شود یک کشمکش «قومی و وقوع جنگ داخلی» است به طوری که این مسأله تقریباً در همه جوامع دیده می شوند. اما چیزی که تحلیل‌گران رسمی سیستم سرمایه‌داری و رسانه‌هایشان به افکار عمومی بین‌المللی، ارائه نمی دهند پیش‌بینی جنگ داخلی توسط بحران عمیق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، به خصوص سیاست‌های استعمارگران غربی بوده است. این بحران در رواندا، ناشی از یک تغییر در ساختار سیستم کشاورزی بود که جامعه به سرعت به فقر و فلاکت رقت بار برده شد. این سقوط اقتصادی بلافاصله پس از سقوط بازار بین‌المللی قهوه و اعمال اصلاحات گسترده اصلاحات کلان اقتصادی توسط نهاد «برتون وودز» آغاز و در نهایت منجر به تشدید تنش‌های قومی نهفته و به طبع آن شتاب در روند فروپاشی سیاسی گردید.

قدرت‌های بزرگ جهانی و سازمان ملل، هنوز هم عوامل اصلی قتل عام هولناک کشور افریقایی رواندا، را پرده‌پوشی می کنند و تنها به یک عامل آن، یعنی کشمکش «قومی» تاکید دارند. و درباره نقش تاریخی استعمارگران المانی و

بلجیمی و هم چنین نقش فرانسه و امریکا و سازمان ملل در مقطع نسل کشی رواندا، سخنی به زبان نمی آورند. به علاوه نقش نهادهای جهانی سرمایه داری، یعنی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول سیاست سکوت در پیش می گیرند و یا اگر هم بیاورند صدها توجیه می تراشند.

به این ترتیب، از نکات قابل ذکر درباره نسل کشی رواندا، بی عملی حکومت ها و نهادهای بین المللی است. نهادهای بین المللی، هیچ اقدام جدی در راستای توقف این کشتار نسل کشی انجام ندادند. برخی کارشناسان، فقدان هر گونه اقدام عملی را از خصلت بوروکراتیک سازمان ملل دانسته اند.

به خاطر تعلل در پرداختن به مسأله قتل عام ۱۹۹۴ رواندا و عقب نشینی سربازان از این کشور پیش از رسیدن به نتیجه، سازمان ملل به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است.

بان کی مون، دبیرکل سازمان ملل، اخیراً در سخنرانی مراسم بزرگداشت بیستمین سالگرد نسل کشی رواندا در ۱۹۹۴، گفت: «بسیاری از اعضای سازمان ملل و افراد دیگر شجاعت زانداالوصفی از خود نشان دادند، اما می توانستیم فعالیت بیش تری کنیم. در رواندا زمانی که حضور سربازان ضرورت داشت، آن ها عقب نشینی کردند. یک سال بعد در سربرنیتسا، در مناطقی که هنوز هم خطر وجود داشت، سازمان ملل آن را امن اعلام کرد؛ مناطقی که افراد بی گناه در آن رها شدند تا قتل عام شوند. این شرمساری از نسلی به نسل دیگر ادامه دارد..»

بان کی مون، در ادامه سخنرانی اش گفت: «امروز، سوریه در آتش جنگ داخلی می سوزد و جمهوری آفریقای مرکزی درگیر ناآرامی است، اما جهان تاکنون به این مشکلات و درگیری ها به صورت کامل رسیدگی نکرده و درگیر دودستگی است. اما پیشرفت هانی هم در درون دولت ها حاصل شده است. جرائم مربوط به اقدامات دیکتاتوری و مستبدانه دیگر یک موضوع داخلی نیست و رهبران و جنگ طلبان نه تنها در داخل کشورهایشان بلکه از جانب جامعه بین الملل تحت پیگرد هستند.»

او، افزود: «در این قتل عام دست کم ۸۰۰ هزار تن که اکثراً قومیت توتسی بودند، در یک برهه زمانی ۱۰۰ روزه کشته شدند. این یکی از تاریک ترین فصل های تاریخ بشریت بود.»

البته این گفته بان کی مون، عمدتاً جنبه تبلیغی دارد. اگر بان کی مون واقعاً به این حرفش اعتقاد داشت پس چرا خود این سازمان سیاست های غیرانسانی لشکرکشی به کشورهای مختلف و تحریم های اقتصادی را اتخاذ می کند که به کلی به ضرر مردم و به نفع قدرت های جهانی است. او به نقش حکومت استعماری و نهادهای سرمایه داری بین المللی در شعله ور کردن جنگ داخلی رواندا، نمی پردازد تا کل سیستم سرمایه داری را زیر سؤال نبرد.

هم چنین رهبر رواندا «پل کاگامی»، فرانسه را به دست داشتن در قوم کشی در این کشور متهم کرده است. او، در گفت و گویی با بی.بی.سی گفت که فرانسویان آگاهانه به نیروهای شبه نظامی هوتو، آموزش کشتار می دهند.

فرانسه مشارکت در کشتار جمعی رواندا را رد کرده و به تازگی در گزارشی رسمی، از کاگامی به عنوان مسبب حمله به هواپیمای رئیس جمهوری سابق رواندا نام برده است. اطلاعات افشاء شده از تحقیقات فرانسویان نشان می دهد که شورشیان توتسی، که دولت فعلی رواندا را در دست دارند، با موشک به هواپیمای رئیس جمهوری این کشور حمله کرده بودند.

در گزارش دولت فرانسه، که بخش هانی از آن در روزنامه لوموند پاریس منتشر شده، آمده است که پولیس فرانسه معتقد است کاگامی شخصاً دستور حمله به هواپیمای رئیس جمهوری را داده بود.

هواپیمای حامل هابی آریمانا در حال فرود در فرودگاه کیگالی، پایتخت رواندا بود که یک یا دو موشک به سوی آن پرتاب شد. لاشه هواپیما، به طور شگفت آوری در باغ محل سکونت رئیس جمهوری فرود آمد.

کاگامی، رئیس جمهوری رواندا، این اتهامات را مهمل خوانده و می گوید «فرانسه برای رد گم کردن و برای هم دستی با افراطی های هوتو این موضوع را شایع کرده است.»

در سال ۱۹۹۴، فرانسه نزدیک ترین متحد حکومت هوتو بود. این موضوع بر کسی پوشیده نیست که مشاوران نظامی فرانسه با ارتش دولت هوتو تا آغاز قتل عام همکاری داشته اند.

کاگامی می گوید «دست فرانسویان به خون قربانیان قتل عام در رواندا آلوده است. اما، حتی ده سال پس از این واقعه سؤال در مورد این که چه کسی هوایمای رئیس جمهوری سابق رواندا را ساقط و باعث رخداد فجیع ترین نمونه از قوم کشی در قرن بیستم شد، بی پاسخ مانده است.»

در عرض چند ساعت با اعزام نیروهای تازه به کار گمارده شده به گوشه و کنار رواندا، موج قتل عام این کشور را در برگرفت. پولیس و سربازان، شهروندان عادی را به مشارکت در این قتل عام تشویق کردند و در برخی موارد غیرنظامیان هوتو را وادار کردند همسایگان توتسی خود را به قتل برسانند. بنابراین، کشتار رواندا، خلاف آن چه حکومت های غربی در آن زمان می گفتند یک جنگ آشفته قبیله نی در افریقا نبود، بلکه یک طرح سیاسی بود که خیلی دقیق به اجراء درآمد.

قتل عام ۱۹۹۴ رواندا، بسیار منظم و سازمان یافته بود. اسامی سران مخالفان به شبه نظامیان داده می شد و سپس، آن ها برای کشتار می رفتند. شبه نظامیان و جنگجویان نه تنها این عده را، بلکه تمام اعضای خانواده شان را هم به قتل می رساندند. در جریان این قتل عام، همسایه ها همسایه های خود را کشتند و بعضی از مردان حتی همسران توتسی خود را به قتل رساند. به آن ها گفته شده بود اگر این کار را نکنند خودشان کشته خواهند شد.

در آن زمان کارت های شناسائی مردم، قومیت آن ها را نشان می داد. شبه نظامیان جاده ها را می بستند و توتسی ها را پیدا می کردند تا بکشند. بیش تر اوقات آن ها برای کشتن توتسی ها از کاردهای بزرگ استفاده می کردند که خیلی از رواندائی ها در خانه خود نگهداری می کنند. هزاران زن توتسی هم به عنوان برده جنسی به اسارت گرفته شدند. نیروهای فرانسوی در رواندا، متهم شدند که برای جلوگیری از قتل عام به اندازه کافی تلاش نکردند. سازمان ملل و کشور بلجیم نیروهائی در رواندا داشتند ولی به نیروهای سازمان ملل اجازه داده نشد که برای توقف قتل عام کاری بکنند. یک سال بعد از آن که تعدادی از سربازان امریکا در سومالی کشته شده بودند، ظاهراً امریکا نمی خواست درگیر بحران دیگری در افریقا شود.

بعد از آن که ده سرباز بلجیمی در رواندا کشته شدند بلجیمی ها و اکثر حافظان صلح سازمان ملل نیز این کشور را ترک کردند. فرانسه که از متحدان دولت هوتو بود، برای تشکیل یک منطقه امن به رواندا نیرو فرستاد، اما فرانسه هم متهم است که برای توقف نسل کشی در منطقه تلاش کافی نکرده است.

حزب وابسته به دولت، در آن زمان یک شاخه جوانان به نام «اینتر اهاموه» داشت که آن گروه هم تبدیل به یک نیروی شبه نظامی شد که جریان نسل کشی را دنبال می کرد. سلاح و اطلاعات گروه هائی که باید هدف قرار می گرفتند به گروه های محلی داده می شد و آن ها می دانستند دقیقاً کجا باید هدف هایشان را پیدا کنند.

تندروهای هوتو، یک ایستگاه رادیویی و روزنامه هائی را باز کرده بودند تا نفرت پراکنی کند و مردم را با پیام های غیرمستقیمی به کشتن توتسی ها تشویق می کردند مثلاً این که علف های هرز و سوسک ها را ریشه کن کنید ! که در واقع منظور توتسی ها بود.

سازمان های مدافع حقوق بشر می گویند جبهه میهنی رواندا بعد از به دست گرفتن قدرت هزاران نفر از غیرنظامیان هوتو را کشت و حتی نیروهایش برای کشتار کسانی که در نسل کشی نقش داشتند به جمهوری دموکراتیک کنگو رفتند. جبهه میهنی رواندا، این اظهارات را رد می کند.

دولت رواندا که امروز توسط جبهه میهنی رواندا اداره می شود دو بار به جمهوری دموکراتیک کنگو حمله کرده و همواره این همسایه بزرگ خود را متهم کرده است که به شبه نظامیان هوتو اجازه می دهد در خاکش عملیات انجام دهند. رواندا، هم چنین نیروهای محلی توتسی را مسلح کرده است.

صحبت در مورد قومیت، امروز در رواندا غیرقانونی است. دولت می گوید می خواهد از وقوع خونریزی های بیش تر در کشور جلوگیری کند ولی عده ای می گویند دولت جلوی آشتی ملی واقعی را می گیرد و فقط می خواهد بر تنش های موجود سرپوش بگذارد و این سرپوش گذاری ممکن است در آینده به فوران مجدد خشم های سرکوب شده منجر شود. در رواندا میان اکثریت هوتو و اقلیت توتسی، همواره اختلاف نظر وجود داشته است، اما تخاصم میان این دو قوم از زمانی که این کشور به سلطه استعمارگران درآمد به طور چشم گیری افزایش یافت. نزدیک به هشتاد و پنج درصد از مردم رواندا هوتو ها هستند، ولی در گذشته، برای مدت طولانی اقلیت توتسی قدرت را در کشور در دست داشته است.

تحقیقات و بررسی های کارشناسان و تحلیل گران، نشان می دهند که ریشه اختلافات در این کشور آفریقایی، به اواسط دهه ۱۸۰۰ میلادی برمی گردد. در این دوره، دادگاه مرکزی پادشاهی رواندا از تقسیم بندی جمعیت بر پایه قومیت به مثابه وسیله ای برای گسترش سلطه خود و انتصاب نخبگان قوم توتسی به عنوان نماینده دربار در مناطق حاشیه نی، بهره برد. در حالی که حاکمیت رواندا پیش از این و طی استعمار، در انحصار توتسی ها بود. به علاوه، استعمارگران المانی و بلجیمی برای توتسی ها، امتیازاتی قائل بودند.

زمانی که استعمارگران بلجیمی در سال ۱۹۱۶، وارد این کشور شدند هوتوها و توتسی ها را دو موجودیت مجزا از هم تلقی کردند و حتی شناسنامه ها را بر اساس قومیت دسته بندی کردند.

استعمارگران بلجیمی، توتسی ها را قومی ارجح بر هوتوها دانستند و توتسی ها خوشنود از منزلت برتر خود، برای بیست سال پس از آن تاریخ در مقایسه با همسایگان هوتوی خود از سطح بهتر آموزشی و شغلی بهرمنند شدند.

در اواخر قرن ۱۹، استعمارگران المانی از رواندا، به عنوان یک پایگاه نظامی استفاده کرد. با این حال تغییرات و شکل دهی اداری نوین توسط بلجیمی ها در سال ۱۹۲۶ بود که شکل تعیین کننده ای در روابط سیاسی، اجتماعی و قومی داشت. این سیاست، به همان روشی پیاده شد که بلجیمی ها برای تقویت سیستم کنترل خود در مستعمرات از آن استفاده می کردند. در هر منطقه رهبران سنتی و سران قبیله توسط دولت استعمارگر برای تأمین نیروی انسانی جهت کار اجباری مورد استفاده قرار می گرفتند و ضرب و شتم این کارگران کار اجباری، توسط رهبران قبیله انجام می گرفت و آن ها تحت نظارت مستقیم مدیریت استعماری مسوول بخشی از ناحیه می گردیدند. وضعیت ترس و عدم اعتماد عمومی در بین مردم ایجاد می گردید و با از بین رفتن همبستگی عمومی و رشد خصومت و دشمنی؛ روابط سنتی اجتماعی به خدمت منافع استعمارگر در آمد.

اهداف این سیاست، تأمین انرژی جهت ایجاد رقابت بین اقوام به عنوان ابزاری برای دست یابی به کنترل و قدرت سیاسی و نیز پیشگیری از گسترش همبستگی بین دو گروه قومی بود که بناچار در برابر حاکمان استعماری به اتحاد می رسیدند. با این هدف، اشرافیت و حاکمیت قوم توتسی جهت جمع آوری مالیات و مدیریت قضایی جامعه طراحی و ساخته شد. اقتصاد اجتماعی رو به تلاشی رفت و تضعیف گردید. کشاورزی از شکل تولید مواد غذایی به تولید محصولات کشاورزی ویژه صادرات تغییر شکل داد. زمین های عمومی کشاورزی، به زمین های فردی جهت کشت اجباری محصولات تولید پول تبدیل شد.

مؤرخین مستعمراتی، آگاهانه تاریخ واقعی رواندا را تحریف کردند. سلطنت منحصر با قوم توتسی اشرافی وارد تاریخ شد و قوم هوتو به عنوان قوم تحت سلطه و رعیت در این تاریخ سازی مستعمراتی تعیین گردید.

استعمارگران بلجیمی، یک طبقه اجتماعی جدید را به وجود آوردند که به آن ها، لقب «سیاهان تکامل یافته» داده بودند و از میان طبقه حاکم توتسی انتخاب می شدند. سیستم آموزشی بلجیمی، به آموزش فرزندان رؤسای قبیله برای تأمین نیروی انسانی مورد نیاز بلجیمی ها می پرداخت. آموزش های مذهبی و ماموریت های پاپ و کشیشان نیز تحت نظر استعمار بلجیم و تأمین منافع سیاسی به خدمت گرفته می شد. کشیشان، برای وادار ساختن کشاورزان و ادامه سیاست کشت مستعمراتی هدایت می شدند. این تقسیم بندی قومی اجتماعی و سیاست گذاری های مرتبط آن، از سال ۱۹۲۰ تاکنون تأثیرات عمیقی بر جامعه کنونی رواندا باقی گذارده است. از سال ۱۹۶۲، روابط بین قدرت های استعماری و استعمارشدگان شکلی بسیار پیچیده یافته است. میراث به جا مانده از دوران استعمار بلجیمی، یعنی همان شرایط قرار دادن اقوام در مقابل یکدیگر و سیاست تفرقه اندازی و حکومت کردن به صورت گسترده ای همچون شکل نظامی و لشکرکشی و یا با عنوان «حقوق بشر» و یا با سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تحت عنوان «اقتصاد کلان» ادامه یافته است و تا راه انداختن جنگ داخلی و نسل کشی و فجایع آن، دست کم در سه دهه اخیر، با پاک سازی قومی و ملی در یوگسلاوی سابق، اشغال افغانستان، عراق، لیبی، جنگ داخلی سوریه و... پی گیری شد.

حقیقتاً امروز نیز همان سناریوها و چرخه سیستم اقتصادی استعماری گذشته با بسته بندی های جدیدی در بحران رواندا، ایفای نقش می کنند و به دنبال منافع خود می گردند. اگر اقتصاد مستعمراتی بر مبنای صادرات قهوه تحت مدیریت بلجیمی ها باعث اقتصاد تک محصولی با ۸۰ درصد کل درآمد تجارت خارجی رواندا شد و طبقه حاکم با تعلق خاطر به تجارت قهوه و با پیوندهای گسترده به حاکمیت در رواندا رشد یافت؛ امروز این سیاست از طریق صندوق بین المللی پول با عنوان هائی چون «دمکراسی چند حزبی» پیش برده می شود.

تا اواخر سال ۱۹۸۰، واردات غله از جمله کمک هائی بود که به رواندا می شد اما در مقایسه با سایر کشورها مقدار آن در حد پائینی قرار داشت. از اوایل سال ۱۹۸۰، وضعیت غذایی در رواندا با کاهش مشخص دسترسی سرانه مواجه گردید و در تناقض آشکار با برنامه های معمول بانک جهانی واردات مواد غذایی محدود گردید. بحران در بنیادهای اقتصادی بعد از استقلال رواندا، هم چنان شکننده باقی ماند.

در سال ۱۹۸۷، سیستم سهمیه بندی تحت نظارت توافقنامه بین المللی قهوه (ICA) شروع به فرو پاشی نمود و قیمت جهانی قهوه کاهش یافت. صندوق بین المللی، که قهوه کشاورزان را در رواندا با یک قیمت ثابت خریداری می کرد با بدهی و کسری قابل ملاحظه مواجه گردید. ضربه ای مهلک در ژوئن ۱۹۸۹، یعنی زمانی که ICA به بن بست رسیده بود؛ به اقتصاد رواندا وارد آمد که این امر به عنوان یک نتیجه از فشارهای سیاسی از سوی شرکت های تجاری قهوه در واشنگتن ارزیابی شد. براساس نتایج جلسه تاریخی تولید کنندگان قهوه در فلوریدا، قیمت قهوه به عنوان یک کالا به میزان پنجاه درصد سقوط کرد، برای رواندا و بسیاری از کشورهای افریقائی افت قیمت باعث تخریب و غارت اقتصادی شد. قیمت فروش قهوه توسط شرکت های سوداگر سرمایه داری، بیش از بیست برابر بهای پرداخت شده به کشاورز افریقائی بود که منجر به وارد شدن ثروتی عظیم به کشورهای غنی از جامعه فقیر افریقائی گردید.

درآمد ناشی از صادرات قهوه در بین سال های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱ تا حد پنجاه درصد کاهش یافت، موسسات دولتی تحت فشار قرار گرفتند. با کاهش قیمت قهوه، قحطی و فقر شدید رواندا را فرا گرفت. آمار بانک جهانی، افت و کاهش رشد اقتصادی را از ۴ درصد مابین سال های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ به منفی پنج و نیم درصد در سال های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱ نشان می دهد.

در سال ۱۹۸۸، ماموریتی برای بررسی مصارف عمومی در رواندا تعریف گردید. مجموعه ای از توصیه ها برای قرارگرفتن رواندا در مسیر رشد اقتصادی تدوین شده بود. اهداف تعریف شده به دولت رواندا ارائه گردید، انتخاب

دولت رواندا دو سناریو بود: سناریو اول «استراتژی بدون تغییر» نام داشت که همان روش سنتی قدیمی را برای رواندا حفظ می کرد، در حالی که سناریوی دوم «تغییر استراتژی» نام داشت که اصلاحات گسترده اقتصادی بزرگ و انتقال به بازار آزاد را مدنظر قرار داده بود.

بعد از همسان سازی هانی در خصوص سیاست های درآمدزا و سودآور، بانک جهانی به این نتیجه رسید که اگر سناریو دوم، یعنی تغییر استراتژی در رواندا اتخاذ گردد سطح مصرف در رواندا نسبت به سال های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳ همراه با احیای سرمایه گذاری افزایش یافته و موازنه تجاری بهبود می یابد. هم چنین بازده صادرات و افزایش آن به همراه کاهش بدهی های خارجی را مورد تاکید قرار داد.

رسیدن به این اهداف، در گروی اجرای آزاد سازی سریع تجارت و کاهش ارزش ارز در کنار لغو همه یارانه های بخش کشاورزی و خصوصی سازی بخش دولتی و تعدیل نیروی انسانی یا همان اخراج کارگران و افزایش شدت کار بود.

سناریو «تغییر استراتژی»، یعنی سناریو دوم انتخاب گردید، دولت حق هیچ گونه انتخابی را نداشت، کاهش پنجاه درصدی ارزش پول ملی رواندا، یعنی فرانک رواندا در سال ۱۹۹۰ انجام گردید. این موضوع شش هفته بعد از تهاجم ارتش های گروه شورشی جبهه میهن پرستان رواندا اتفاق می افتاد.

کاهش ارزش پول ملی برای تقویت صادرات قهوه انجام می شد و دلیل آن برای افکار عمومی، بازسازی اقتصاد جنگ زده عنوان شده بود. اما برای افکار عمومی، تعجب آور نبود که نتایج امر، شرایط اسف بار جنگ داخلی را به وجود آورد. از یک وضعیت ثبات نسبی در ارزش فرانک ناگهان کاهش ارزش بهای فرانک منجر به تورم و سقوط درآمد واقعی در رواندا شد. چند روز بعد از کاهش ارزش پول ملی اعلام گردید قیمت سوخت و کالا های اساسی افزایش قابل ملاحظه ای یافته است، شاخص قیمت مصرف کننده از «یک درصد» به «نوزده و دو دهم درصد» افزایش یافت.

موازنه پرداخت به طور چشمگیری به هم خورد و بدهی های خارجی که نسبت به سال ۱۹۸۵ بدو برابر رسیده بود، در بین سال های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲ به میزان ۳۴ درصد افزایش یافت. دستگاه های اجرائی دولتی در یک بی نظمی شرکت های این بخش را به ورشکستگی رانند، خدمات عمومی برچیده شدند بهداشت و آموزش و پرورش تحت فشار توصیه ها و دستورالعمل های صندوق بین المللی پول با فشار مضاعف و افت مواجه گردیدند.

با وجود استقرار «طرح امنیت اجتماعی» سوء تغذیه شدید کودکان را فرا گرفت؛ ابتلا به مالاریا ۲۱ درصد در سال افزایش یافت که دلیل آن فقدان داروهای ضد مالاریا در مراکز درمانی عمومی براساس برنامه صندوق بین المللی پول بود. تحمیل هزینه های مدارس ابتدائی به مردم منجر به کاهش ثبت نام کنندگان در این مدارس شد.

در سال ۱۹۹۲ و در اوج بحران اقتصادی کشاورزان رواندا در نهایت ناامیدی سی صد هزار درخت قهوه را ریشه کن کردند. با وجود افزایش قیمت های داخلی، دولت تحت موافقت نامه خود با شرکت «برتون وودز» قیمت درب مزرعه قهوه را در حد سال ۱۹۸۹ نگه داشت. (۱۲۵ فرانک رواندا به ازای هر کیلوگرم) دولت براساس توافق نامه وام بانک جهانی، حق انتقال و مصرف منابع مالی خود را در صندوق های دیگر نداشت.

شایان ذکر است که سود سرشار تجار محلی قهوه و واسطه ها در اعمال فشار بیش تر به دهقانان، بی سابقه و هولناک بود. چرا که بخش عظیمی از خانواده های دهقانی را در معرض فقر و گرسنگی و فروپاشی قرار داد.

در ژوئن ۱۹۹۲، دومین مرحله کاهش ارزش پول طبق نظرات صندوق بین المللی پول و در اوج جنگ های داخلی انجام گرفت که منجر به تشدید بحران مجدد در قیمت سوخت و کالاهای اساسی گردید.

در چنین روندی، تولید قهوه در یک سال ۲۵ درصد کاهش یافت. دلیل این امر برداشت بیش از حد از درختان قهوه بود و زمین در دسترس برای کشت های دیگر موجود نبود و کشاورزان نمی توانستند به سادگی به تغییر کشت دست بزنند.

درآمد ناچیزی از قهوه پاک شده نصیب دهقانان می گردید، که چیزی برای سقوط آن وجود نداشت. درآمد ناشی از قهوه برای خرید مواد غذایی در حد کفایت نبود؛ قیمت مواد غذایی افزایش یافته بود و درآمد ناشی از قهوه برای تأمین هزینه ها اصلاً کفایت نمی کرد.

تأثیر بحران اقتصادی قهوه، منجر به کاهش تولید محصولات اساسی غذایی سنتی مانند لوبیا و ذرت نیز گردید. سیستم تعاونی پس انداز و پرداخت وام های کوچک به کشاورزان خرده پا از هم پاشید.

علاوه بر این، با آزاد سازی تجارت و آزاد سازی بازار دانه های کشاورزی براساس توصیه های «موسسه برتون وودز» و هم چنین واردات مواد غذایی ارزان قیمت و کمک های غذایی کشورهای ثروتمند به رواندا باز محلی با بی ثباتی مواجه گردید. تحت سیستم تحمیلی بازار آزاد به رواندا مبادله محصولات کشاورزی یا محصولات غذایی نه به صورت نقدی و نه به صورت کالا به کالا از نظر اقتصادی مقدور نبود.

سرانجام کل سیستم اقتصادی کشاورزی، در معرض بحران های فزاینده قرار گرفت. کلیه دستگاه های اجرایی دولت به علت جنگ داخلی و مشکلات کاهش دستمزد خدمات عمومی و سیاست های ریاضتی، آن چنان ناکارآمد شده بود که در نهایت به تشدید فضای ناامنی عمومی در سال ۱۹۹۲ منجر گردید. جدی بودن وخامت وضعیت کشاورزی توسط سازمان خواربار و کشاورزی (فانو) که نشان از گستردگی بحران است در گزارش مربوطه و هشدار آن سازمان در مورد قحطی در ایالت های جنوبی مستند شده است.

گزارش منتشر شده در ابتدای سال ۱۹۹۴، نشان دهنده فروپاشی کل تولید قهوه به دلیل جنگ ناشی از شکست سیستم بازاریابی دولتی بر اساس تبعیت از دستورات بانک جهانی بوده است. شرکت «رواندکس» شرکت مختلط مسوول برای پردازش و صادرات قهوه در عمل به یک شرکت ناکارآمد تبدیل شده بود.

اما دولت های غربی به این بحران های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی عمیق و گسترده رواندا توجهی نکردند و اساس را بر تقویت میلیتاریسم و مسلح کردن دولت گذاشتند. سخت افزارهای نظامی، تصمیم به کاهش ارزش پول ملی برمبنای تانیدیه صنوق بین المللی پول در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۰ در واشنگتن و قبل از بروز درگیری ها طبق مذاکرات مقامات بلندپایه صنوق و وزیر دارایی رواندا «نتیگوریوا» اتخاذ شده بود. چراغ سبز برای این اقدام در اکتبر همان سال داده شد. هم زمان با آغاز جنگ داخلی، میلیون ها دلار از با صطلاح «تراز کمک های پرداختی» در صنوق بانک مرکزی واریز شد. این منابع مالی، از سوی اهداء کنندگان به عنوان منابع واردات تعریف شده بود که به نظر می رسد توسط حکومت و جناح های سیاسی مختلف آن به سمت خرید سخت افزار نظامی سوق داده شد. این ادوات نظامی مانند سلاح سبک و توپخانه سنگین و خمپاره انداز به غیر از کمک های نظامی و بسته های فرانسسه در قالب موشک های میلان و آپیلا (نام های مستعار) و جت فالكونی بود که فرانسسه برای استفاده شخصی رئیس جمهور «هابیاریماننا» هدیه نموده بود.

علاوه بر این، حتی نیروهای نظامی، یک شبه از پنج هزار نفر به چهل هزار نفر افزایش یافت؛ که به علت سیاست های اقتصادی ریاضتی، تأمین هزینه آن ها نیازمند پول خارجی بود. استخدام های جدید به صورت گسترده ای از میان انبوهی داوطلبان بیکار انتخاب شده بود که بعد از سقوط بازار قهوه در سال ۱۹۸۹ به صورت چشمگیری افزایش یافته بودند. هزاران جوان متخلف و بیکار از بین جمعیت آسیب دیده به عنوان شبه نظامیان مسوول کشتارهای جمعی شناخته شدند و بخشی از سلاح های تهیه شده برای نیروهای نظامی در سازماندهی و تجهیز این شبه نظامیان به کار گرفته شدند.



در مجموع از آغاز کشتار و درگیری که در واقع مبنای زمانی آن از آغاز کاهش ارزش پول ملی در اکتبر ۱۹۹۰ بود، مبلغ ۲۶۰ میلیون دلار از پول مصوب (به همراه کمک های مالی فرانسه، المان، بلجیم و اتحادیه اروپا و ایالات متحده)، به حکومت رواندا تحویل گردید.

در حالی که وام های بعدی فقط برای کمک به انتشار پول و پرداخت هزینه ها و بدهی های خدماتی و هم چنین تجهیز ارتش بود. شواهد نشان می دهد که وام ها و کمک های مالی ارائه شده به رواندا در راستای کمک به مناطق قحطی زده و هم چنین به عنوان نیروی مولد جامعه و عناوین اشاره شده مورد استفاده قرار نگرفتند. هم چنین شایان ذکر است که بانک جهانی در سال ۱۹۹۲، از طریق سیستم اعطای تسهیلات آسان خود به نام سازمان توسعه بین المللی «IDA» دستور خصوصی سازی «شرکت الکترو گاز» دولتی رواندا را صادر کرد. درآمد حاصل از خصوصی سازی برای تأمین بدهی های دولت رواندا و اقساط آن ها مورد استفاده قرار می گرفت. در یک توافق نامه مالی بین بانک سرمایه گذاری اروپایی و صندوق توسعه فرانسوی در رواندا مبلغ سی و نه میلیون دلار وام برای واردات آزاد و بدون محدودیت در اختیار رواندا قرار داده شد. خصوصی سازی در اوج جنگ داخلی رواندا اجرا شد که مرحله اول آن تعدیل نیروی انسانی، یعنی اخراج کارمندان و هم چنین افزایش بهای برق بود که منجر به فلج شدن خدمات شهری شد.

خصوصی سازی مشابه در شرکت دولتی مخابرات «رواندا تل» از زیر مجموعه وزارت حمل و نقل و ارتباطات در سپتامبر ۱۹۹۳ انجام گردید.

بانک جهانی، با «دقت» برنامه سرمایه گذاری عمومی را در رواندا مورد بررسی قرار داد؛ توصیه بانک جهانی حذف نصف پروژه های سرمایه گذاری عمومی جاری در رواندا بود. در بخش کشاورزی، بانک جهانی خواستار کم کردن بخش عظیمی از سرمایه گذاری از جمله احیا باتلاق ها در پاسخ به کمبود زمین های کشاورزی شد. در بخش های اجتماعی، بانک جهانی پیشنهاد اولویت دهی به «طرح امنیت اجتماعی» را که برای به حداکثر رسانیدن بهره وری و کاهش هزینه های دولتی از طریق تحمیل هزینه به کاربران و خصوصی سازی؛ تعدیل نیروی انسانی در بخش آموزش و پرورش و اخراج معلمان و کارگران و خصوصی سازی نظام بهداشت و سلامتی و هم چنین خصوصی سازی آموزش و پرورش را ارائه نمود.

بانک جهانی، مدعی است که مراحل مشکل آفرین سناریو دوم در تغیر استراتژی به تصویب نرسید. چنین استدلالی واقعیت ندارد. چون که کارشناسان آن ها، بدون هیچ گونه حساسیت و یا نگرانی از پیامدهای سیاسی و اجتماعی، شوک درمانی اقتصادی به رواندا در آستانه بحران و جنگ داخلی اعمال کرده بودند. حتی تیم «خبرگان» اقتصادی بانک جهانی، کاملانه آگاهانه متغیرهای غیراقتصادی را از شبیه سازی طرح خود خارج ساخته بودند.

از این رو، جامعه بین المللی، مسؤل مستقیم و غیرمستقیم تراژدی و غم انگیز جنگ داخلی رواندا است. در واقع سیاست های استعمارگرانه قدرت های غربی و هم چنین اهداف و دستورالعمل های بانک جهانی در ریاضت اقتصادی و تاثیرات کاهش ارزش پول ملی تحت هدایت صندوق بین المللی پول در رواندا، آن هم در شرایط بحران اقتصادی و اجتماعی در بسط بحران دخالت و نقش مستقیم داشتند. دست کاری عمدی نیروهای بازار، تخریب فعالیت های اقتصادی و معیشتی مردم موجب گسترش و به وجود آمدن بیکاری، قحطی و ناامیدی و بحران اجتماعی گردید. بنابراین، تاکید بر نفرت عمیق قومی و درگیری و جنگ داخلی در رواندا، نه تنها فقط برای تبرئه کردن قدرت های بزرگ و موسسات مالی به کار می رود، بلکه یک تحریف بسیار پیچیده ای از تحلیل فروپاشی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه هفت میلیونی در این کشور است.

درس های رواندا، برای بشریت، از جمله جامعه ما، آموزنده است. چشم دوختن به سیاست های قدرت های جهانی و نهادهای سرمایه داری آن ها مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و اهداف و توصیه های آن ها، بسیار خطرناک است و چه بسا مانند رواندا، باعث از بین رفتن زیرساخت های اقتصادی و تشدید فقر و رقابت و کشمکش های ملی و از هم گسستن همبستگی انسانی می گردد. به عبارت دیگر، هر ملیت و گروهی و حزبی، در پیش برد اهداف و سیاست های خود به قدرت های جهانی متوسل شود خواه و ناخواه با جنگ داخلی و پاک سازی ملی و تراژدی های عظیمی انسانی روبرو خواهد شد.

در چنین جهانی، اگر هر کس و هر جمع و سازمانی، نگران است که سرنوشت آینده جامعه مان، به سرنوشت هولناک مردم کشورهای چون افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، اکراین، یوگسلاوی سابق، رواندا و... دچار نشود باید همواره مواظب لحن و تبلیغ نظریات و سیاست های خود باشد و از هرگونه تفرقه افکنی و شعله ور کردن خصومت ملی و غیره در جامعه ایران خودداری کند. هر چه قدر فضا برای بحث و مجادله و ارائه راهکارهای انسانی برای رفع «ستم ملی در ایران» دوستانه و صمیمانه باشد به همان ترتیب، نگرانی از آینده جامعه کم تر می شود. متأسفانه ستم ملی در جامعه ما، یک واقعیت غیرقابل انکار است و آشکارترین نمود آن نیز ممنوعیت زبان های مادری غیر از زبان فارسی است. در ممنوعیت زبان های مادری اقلیت های ملی در ایران، غیر از حاکمیت های پهلوی و اسلامی، هیچ شهروند دیگری دخیل نبوده و نیست. با این وجود، متأسفانه برخی گروه هایی چه در میان مردم فارسی زبان و چه در میان مردمی که زبان شان ممنوع است به تفرقه و خصومت در جامعه ایران دامن می زنند. البته در این میان، علاوه بر توطئه های حکومت اسلامی، نقش حکومت های قدرت مند جهانی و منطقه ای نیز کم نیست. در چنین وضعیتی، انسانی ترین راه مقابله با احتمال جنگ داخلی و فروپاشی جامعه، تلاش و مبارزه پیگیر و مستمر در جهت رفع هرگونه نابرابری اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حقوقی در جامعه با هدف برقراری یک جامعه بدون تبعیض آزاد و برابر و عادلانه است نه باد زدن بر تفاوت های ملی و زبانی و غیره.

هم اکنون جامعه ما، به جانی رسیده است که نه وجود ستم مسأله ملی در ایران را می توان انکار کرد و نه بیش از این می توان اقلیت های مردمی را سرکوب کرد. حل این معضل، به همبستگی و اتحاد انسانی و دیالوگ سازنده و ارائه راهکارهای سیاسی و اجتماعی سالم و سازنده نیاز دارد.

در جنگ داخلی رواندا، علاوه بر این که بیش از هشت صد هزار نفر از مردم توتسی قتل عام شدند حدود نیم میلیون نفر زن و دختر توتسی نیز در این مدت مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند.

اکنون بسیاری از زنان زنده مانده از نسل کشی در کشور، مبتلا به ایدز هستند. این فاجعه در مقابل چشمان باز با پوشش کامل خیری دنیا و عملکرد بسیار هولناک سازمان ملل و بی تفاوتی جامعه جهانی به بهانه عدم مداخله در امور داخلی رواندا انجام شد.

ماری، از بازماندگان نسل کشی رواندا، می گوید: «همه می گویند «ببخش و فراموش کن». چطور می توانم فراموش کنم وقتی حتی یکی از آن مردها مجازات نشده است. چطور می توانم بگذرم وقتی هر روز آن مردها را می بینیم که آزادانه در خیابان های محله راه می روند. نه! من نمی توانم فراموش کنم.»

با گذشت بیست سال از این واقعه، هنوز بسیاری از این مادران با دیدن فرزندانشان، نمی توانند آن ها را دوست بدارند.

در مستند پیامدهای عمدی، جناتان تورگوونیک، عکاس و فلمساز با زنانی گفتگو می کند که سال ها پس از واقعه نسل کشی، هم چنان با مصائب آن به طور روزانه دست و پنجه نرم می کنند.

برای بعضی از آن‌ها، هم چون سیلوینا موضوع حتی فراتر از زندگی با ثمره و خاطره تلخ یک تجاوز است «بعد از نسل‌کشی، بچه‌های زیادی بودند که من باید سرپرستی‌شان می‌کردم. برادران و خواهران من همه کشته شده بودند اما بعضی از فرزندان‌شان زنده بودند. دختر خودم هم بود. روی هم، هفت کودک بودند که باید از آن‌ها مراقبت می‌کردم. من مادرشان، پدرشان، خاله‌شان، عموی‌شان... من همه‌کس آن‌ها هستم. برای همین است که آن‌ها دوست ندارند باور کنند به ویروس اچ.آی.وی - ایدز آلوده شده‌ام. مردی که به من تجاوز کرد، این ویروس را وارد بدنم کرد.»

ماری، یکی از قربانیان دیگر، می‌گوید در روزهای نخست نسل‌کشی، بعد از این که شبهه‌نظامیان به او تجاوز می‌کنند، به خاتمه عمویش پناه می‌برد. اما چند روز بعد لشکر هوتوها به سراغ آن خاتمه هم می‌روند. «همه را کشتند. عمو، عمه و هر کس در خانه بود را کشتند. من زیر تخت خواب پنهان شده بودم. آن‌ها عمه مرا کشته بودند و کودکش را روی سینه اش قرار داده بودند. اتفاق پر از خون بود. پر از اجساد سلاخی شده مردگان. به غیر از آن کودک که داشت از پستان مادر مرده‌اش شیر می‌مکید.»

ماری، بعد از ترک شبهه‌نظامیان از خاتمه عمویش بیرون زد اما کمی بعد شبهه‌نظامیان هوتو دوباره او را یافتند. «یکی از سربازها من را به داخل چمنزار برد تا بکشد اما گفت: «نمی‌توانم تو را بکشم. فقط چند فشنگ برایم مانده و قرار است بچنگیم. دلیلی نمی‌بینم که آن‌ها را حرام تو کنم.»

ماری، به درون گور دسته‌جمعی انداخته شد تا همان‌جا بمیرد اما روز بعد یک شبهه‌نظامی دیگر او را پیدا کرد. ماری، از او جرعه‌ای آب خواست. در عوض، آن شبهه‌نظامی ماری را مجبور کرد تا لیوانی پر از خون «برادران هم نژادش» را بنوشد. چند روز بعد ماری متوجه شد که حامله شده است.

کتاب معروف رمنو دالانیر تحت عنوان دست دادن با شیطان یکی از اسناد مهم مربوط به نسل‌کشی رواندا محسوب می‌شود. ژنرال بازنشسته کانادایی رمنو دالانیر که اکنون سناتور پارلمان کانادا است، روز هفتم اپریل سال ۱۹۹۴ در کیگالی بود. او فرمانده نیروهای سازمان ملل متحد در رواندا بود. سرهنگ دالانیر، در روزهای نخست نسل‌کشی هم چون سایر نیروهای خارجی مستقر در رواندا فرمان ترک خاک این کشور را دریافت کرد. اما شخصا تصمیم گرفت که از فرمان سرپیچی کند و در رواندا بماند. تلاش‌های او برای توقف خونریزی و نجات صدها نفر از مردمان توتسی در جریان نسل‌کشی، بعدها مورد تقدیر سازمان ملل متحد و نهادهای بین‌المللی قرار گرفت. به اعتقاد کسانی چون ژنرال رمنو دالانیر «جامعه جهانی» که این روزها می‌خواهد در همه جای دنیا دموکراسی و صلح برپا کند، آن روزها در کمال خونسردی نشست و نظاره کرد. به نظر او، نسل‌کشی رواندا آخرین نسل‌کشی نیست و اگر «جامعه جهانی» به وقایع جاری در جمهوری آفریقای مرکزی توجه نکند، نسل‌کشی دیگری در راه است.

در ابتدای نسل‌کشی، ۱۰۰۰ نیروی اروپایی برای تخلیه اتباع خارجی از رواندا به آن‌جا فرستاده شد که به سرعت کشور را ترک کردند و یا صلح‌بانان بلجیمی سازمان ملل مدرسه‌ای را که دو هزار توتسی به آنان پناهنده شده بودند بعد از رسیدن دستور عقب‌نشینی ترک نمودند که منجر به قتل عام کلیه پناهندگان شد. این قتل عام، در جلو چشمان ناظران و نیروی کاملاً مسلح نظامی و غیر نظامی سازمان ملل به نام نیروی «حافظ صلح» انجام گرفت. یعنی نیروی‌های سازمان ملل، هیچ عکس‌العملی از خود در دفاع از مردم غیرنظامی نشان ندادند. سازمان ملل در اوج بحران، با قطعنامه ۹۱۲ در ۱۲ آوریل، نیروهای خود را به نصف تقلیل داد.

دو ماه قبل از این نسل‌کشی، «ژاک راجر بوبو»، نماینده ویژه سازمان ملل متحد به رواندا اعزام شد. این سازمان، با گزارش‌هایی که از این کشور دریافت می‌کرد، می‌دانست فاجعه‌ای در این کشور در حال رخ دادن است. بی‌سبب نبود که از پایان سال ۱۹۹۳، کلاه‌آبی‌های سازمان ملل برای جلوگیری از درگیری به این کشور اعزام شده بودند.

اخبار این سربازان به سازمان ملل، حکایت از فاجعه ای داشت که نزدیک می شد؛ ارسال سلاح برای جنگ طلبان هوتو و تاسیس پایگاه های نظامی برای شبه نظامیان این گروه از جمله این اخبار بودند.

لیندا ملورن، نویسنده انگلیسی و پژوهشگر نسل کشی در رواندا، بر این نکته تاکید می ورزد که بسیاری از کشورهای جهان از بحران در رواندا اطلاع داشتند و آگاهانه اقدامی نکردند؛ «دولت بلجیم به طور مثال از این خطر اطلاع داشت. بلجیم چند هفته قبل از وقوع این حادثه از دیپلمات های انگلیس و امریکا در سازمان ملل خواست بر شمار نظامیان خود در نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد در رواندا بیفزایند. اما این دو کشور با پیشنهاد بلجیم، به خاطر مشکلات مادی آن، مخالفت کردند. این مخالفت با اعزام نیروی بیش تر به رواندا، تائیدی بود برای گروه هانی که در پی قتل عام قوم توتسی بودند. برای آن ها دیگر مشخص شد در صورت شروع قتل عام، نیروهای جهانی دخالتی نخواهند کرد.»

هنگام شروع قتل عام تنها اقدامی که نیروهای اعزامی سازمان ملل متحد کردند این بود که خروج خارجیان را از رواندا مهیا سازند. شورای امنیت سازمان ملل، اجازه دخالت در درگیری ها را به قوای این سازمان جهانی در رواندا نداد. در سازمان ملل، حتی کلمه ای در مورد نسل کشی بر زبان ها نمی آمد.

بیل کلینتون، رئیس جمهور وقت امریکا، در صورت اشاره به این حادثه خونین، از آن فقط به عنوان جنگ قومی یاد می کرد. اولین بار کوفی عنان دبیرکل پیشین سازمان ملل متحد بود که پس از رسیدن به مقام دبیرکلی گفت: «ما نباید هیچ گاه فراموش کنیم جامعه جهانی نتوانست از ۸۰۰ هزار نفر زن، مرد و کودک بی گناه حمایت کند. ما باید بپذیریم آن چه از دست مان برمی آمد انجام ندادیم تا با این نسل کشی مقابله کنیم.»

فرانسه که از متحدان دولت هوتو بود، نیروئی را برای تشکیل یک منطقه امن به رواندا فرستاد اما این نیروها هیچ کاری برای توقف نسل کشی نکردند. یک کمیسیون تحقیق در رواندا در سال ۲۰۰۸ گزارش کرد که فرانسه از آماده شدن قبيله هوتو برای نسل کشی توتسی ها آگاه بوده و شبه نظامیان هوتو را که قتل عام ها را مرتکب شده اند، آموزش داده است. فعالان صلح، هنوز سازمان ملل متحد و جامعه جهانی را مقصر اصلی این نسل کشی می دانند.

دولت فرانسه تاکنون دست داشتن در نسل کشی را نپذیرفته و تنها نیکلا سارکوزی، رئیس جمهور وقت در سفر خود به رواندا گفت: «ما اعتراف می کنیم که در جریان نسل کشی رواندا اشتباهاتی جدی از جانب فرانسه و دیگر کشورها رخ داده است.» رئیس جمهور رواندا، اما گفته است که فرانسه در مقطعی با عاملان این قتل عام همکاری داشته و شبه نظامیان هوتو در زمان ارتکاب قتل عام ها تحت حمایت سربازان فرانسوی بودند.

پس از این نسل کشی، شورای امنیت سازمان ملل دادگاهی جهانی را فراخواند تا عاملان این جنایت تاریخی را یافته و به سزای اعمال خود برساند. بسیاری محاکمه و محکوم شدند. فرانسوا اکسوايا انگارامبه رئیس سازمان بازماندگان نسل کشی در رواندا، اما خواستار شرایطی است که در آن دیگر امکان وقوع چنین جنایاتی نباشد. او تنها راه را در آموزش مردم می داند.

در یادداشت های خبرنگار بی.بی.سی به نام «دیوید بلتون»، آمده است که نیروی حافظ صلح سازمان ملل در وسط کشتار برنامه ای تنظیم می کنند تا برای حفظ بهداشت محیط سگ های ولگرد که از اجساد توتسی های کشته شده تغذیه می کنند به هلاکت برسند، اما در وساطت و ممانعت از کشتار مردم غیر مسلح بی طرف و ناظر باقی می ماند که این یادداشت ها در فلمی به نام «سگ ها را بکشید» shooting Dogs به تصویر در می آید.

حتی راهبه ها و کشیش ها در کشتارها نقش داشتند. آن ها از جمله در کشتار مردمی دست داشتند که به کلیساها پناه برده بودند. سلاح و اطلاعات گروه هانی که باید هدف قرار می گرفتند به گروه های محلی داده می شد و آن ها می دانستند دقیقاً کجا باید هدف هایشان را پیدا کنند. شبه نظامیان و جنگ جویان نه تنها این عده را بلکه تمام اعضای

خانواده شان را هم به قتل می رساندند. در جریان این قتل عام، همسایه ها همسایه های خود را کشتند و بعضی از مردان حتی همسران توتسی خود را به قتل رساند. به آن ها گفته شده بود اگر این کار را نکنند خودشان کشته خواهند شد.

جبهه میهنی رواندا، متشکل از توتسی هائی که سازمان دهی منظمی داشت و توسط ارتش اوگاندا حمایت می شد، کم کم مناطق بیش تری را به تصرف در آورد و در چهارم ماه ژوئیه ۱۹۹۴، گیگالی پایتخت کشور را تصرف کرد. بعد از آن، حدود دو میلیون هوتو از میان غیرنظامیان و کسانی که در نسل کشی نقش داشتند، به جمهوری دموکراتیک کنگو که آن زمان «زئیر» خوانده می شد پناه بردند.

گروه های مدافع حقوق بشر می گویند جبهه میهنی رواندا بعد از به دست گرفتن قدرت هزاران نفر از غیرنظامیان هوتو را کشت و حتی نیروهایش برای کشتار کسانی که در نسل کشی نقش داشتند به جمهوری دموکراتیک کنگو رفتند.

در جمهوری دموکراتیک کنگو، هزاران نفر از ویا و غیره مردند و گروه های امدادی متهم شدند که بیش تر کمک هایشان در نهایت به دست شبه نظامیان هوتو می رسیده و نه مردمی که به آن نیاز داشتند.

نسل کشی در رواندا به صورت مستقیم باعث دو دهه نا آرامی در جمهوری دموکراتیک کنگو شد. این نا آرامی ها تاکنون به بهای از دست رفتن جان پنج میلیون نفر تمام شده است.

بعد از اتمام نسل کشی هزاران نفر از پناهندگان رواندائی که به کشورهای مجاور پناهنده شده بودند به دلیل شرایط بد و ابتلا به بیماری های گوناگون مسری کشته شدند.

حدود ۵۰۰ نفر در رابطه با نسل کشی در رواندا اعدام شده اند و ۱۰۰ هزار نفر دیگر هم چنان در زندان به سر می برند.

در حال حاضر نیز بحران رواندا، به عناوین مختلفی هم چون «توافقات آتش بس»؛ گفتگوهای صلح، اعطای وام های دو جانبه و چند جانبه»، از اواخر سال ۱۹۹۰ تحت نظارت موسسات وام دهنده و با عناوین شرطی با اجرای روند «دمکراسی» در جریان است. در این حال کمک های دولت ها و شرکت های غربی با عنوان حمایت از «دمکراسی چند حزبی» و مشروط به توافق با صندوق بین المللی پول و... اجرا می گردد. یعنی بعد از فروپاشی بازار قهوه قدرت سیاسی در رواندا، باز حق تعیین سرنوشت از اختیار «سیاهان» قاره سیاه افریقا خارج شده و تحت کنترل خارجی قرار گرفته است.

اطلاعیه وزارت امور خارجه امریکا در اوایل ۱۹۹۳، این وضعیت را به وضوح نشان می دهد: «تداوم کمک های ایالات متحده مشروط بر رفتار خوب در اصلاح سیاست و هم چنین پیشرفت در دست یابی به دموکراسی ساخته شده است.»

یعنی همان مدل «دموکراسی» که با ریختن بمب های دو هزار تنی بر سر شهرها و روستاهای افغانستان و عراق و لیبی در این کشورها بر قرار شده است؟ هم چنین یک وجه مهم انتقال دموکراسی به رواندا و...، تحمیل فقر وحشتناک بر مردم و تشدید استثمار توسط توصیه ها و اصلاحات اجباری توسط صندوق بین المللی پول بوده است. این ها، پیش شرط هائی در جهت تاسیس «حکومت های شر و خیر» است؟!

برنامه های تاکنونی که قدرت های بزرگ جهانی و منطقه ای و نهادهای اقتصادی جهانی تاکنون به همراه «ارائه کمک های بین المللی» و «دفاع از حقوق بشر» با قید و شرط هائی به جامعه جهانی ارائه داده اند نتایج بسیار مخرب و ویرانگری به بار آورده اند. تداوم این برنامه ها و توصیه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در جهت ریاضت

اقتصادی و افزایش بیکاری و گرانی و فقر، همواره در طول تاریخ عوارض خطرناک مقطعی و درازمدت برای بشریت ایجاد کرده اند.

نسل کشی در رواندا، مانند قتل عام یهودیان در جنگ جهانی دوم از جمله فجیع ترین وقایع تاریخی قرن بیستم محسوب می شود.

### پی نوشته ها:

- فلم هتل رواندا (Hotel Rwanda)، به کارگردانی تری جورج؛ فلمنامه نویس: کایر پیرسن؛ بازیگران: دان چیدل (پل روسه ساباگینا)، سوفی اوکنودو (تاتیانا)؛ محصول ۲۰۰۳ افریقای جنوبی.

روسه سابا گینا مدیر داخلی هتل میلکولین در رواندا هوتو است و زنش یک توتسی است. در جریان نسل کشی قبیله توتسی در سال ۱۹۹۴ جان عده زیادی از توتسی هائی را که به او پناه می آورند، از مرگ نجات می دهد. داستان «هتل رواندا» که بر گرفته از داستان واقعی روسه ساباگینا مدیر داخلی هتلی در رواندا در جریان نسل کشی سال ۱۹۹۴ است.

- فلم سینمایی شلیک به سگ ها (shooting Dogs)، به کارگردانی مایکل کیتن - جونز. این فلم محصول مشترک بریتانیا و المان است که در سال ۲۰۰۵ ساخته شد. این فلم ۱۱۵ دقیقه ای را مایکل کیتن - جونز، فلم ساز ۴۹ ساله اسکاتلندی ساخته و در آن جان هرت و هیو دنسی نقش آفرینی می کنند.

شلیک به سگ ها، بر مبنای تجربیات دیوید بلتن تهیه کننده بخش خبر شبکه بی.بی.سی ساخته شده که سال ۱۹۹۴ در جریان نسل کشی رواندا در آن جا کار می کرد و یکی از نویسندگان و تهیه کنندگان فلم است.

خلاف فلم «هتل رواندا» که در افریقای جنوبی با حضور بازیگرانی از همین کشور ساخته شد، «شلیک به سگ ها» در همان لوکیشن هائی که داستان در آن اتفاق می افتد فلم برداری شده است. در عین حال، بسیاری از بازماندگان قتل عام آن سال ها به عنوان گروه تولید با بازیگران فرعی به کار گرفته شدند.

عنوان فلم به رفتار نیروهای سازمان ملل اشاره دارد. آن ها به سگ های ولگردی که جنازه های قربانیان را می خوردند، شلیک می کردند. از آن جا که سربازان اجازه تیراندازی به هوتوها عاملان قتل عام را نداشتند، شلیک به سگ ها نمادی از جنون آمیز بودن موقعیتی است که فلم می کوشد به تصویر بکشد.

- فیلیپ گورویچ (Phillip Gourevitch)، در کتاب خود می نویسد: «در سال ۱۹۳۵، بلجیم نوعی کارت شناسائی (برای رواندائی ها) صادر کرد که بر هر فرد با عنوان توتسی، هوتو، توا، یا خنثی برچسب می زد. در حالی که پیش از این برای برخی هوتوهای ثروتمند امکان داشت که به توتسی افتخاری بدل شوند، این کارت شناسائی ها مانع هرگونه تحرک میان طبقات شد.»

- صفحه نسل کشی رواندا در وبسایت موزه هولوکاست هوستون:

[http://www.hmh.org/la\\_Genocide\\_Rwanda.shtml](http://www.hmh.org/la_Genocide_Rwanda.shtml)

- گزارشاتی درباره نسل کشی رواندا:

[http://static.euronews.com/articles/255624/130x73\\_255624.jpg](http://static.euronews.com/articles/255624/130x73_255624.jpg) ?

[http://static.euronews.com/articles/255420/137x77\\_255420\\_how-the-rwandan-genocide-happened.jpg?1391527203](http://static.euronews.com/articles/255420/137x77_255420_how-the-rwandan-genocide-happened.jpg?1391527203)

پنجشنبه بیست و هشتم فروردین [حمل] ۱۳۹۳ - هفدهم اپریل ۲۰۱۴